

گفت‌وگو با رضا مولوی، رئیس سابق مرکز مطالعات ایران در دانشگاه دارهام انگلیس

# ثبات بدون آزادی پایدار نیست

محمد شهسواری

رضا مولوی، استاد و رئیس سابق مرکز مطالعات ایران در دانشگاه دارهام انگلیس، معتقد است جهان نباید از قدرت یافتن چینی‌ها بترسد بلکه باید سعی کند چین را بهتر بشناسد. رضا مولوی که از دانشگاه دارهام انگلیس دکترای اقتصاد سیاسی دارد و عضو اندیشکده‌هایی نظیر چتم‌هاوس نیز هست بر این عقیده است که چینی‌ها مثل مردم هر کشور دیگری بر اساس منافعشان عمل می‌کنند بنابراین کشورهای دیگر نیز در مرادده با چینی‌ها صرفاً باید منافع خود را اولویت قرار دهند.

داخلی را هم شروع کردند. مثلاً دیدند بعضی از این سرمایه‌دارهای بزرگ، مثل علی‌بابا، مقادیر زیادی شسهرت و ثروت اندوخته‌اند و حالا به اینها فشار می‌آورند و می‌گویند می‌خواهیم توازنی بین دارا و ندار به وجود بیاوریم. فشارهایی آوردند به اینها که مالیات بیشتری بگیرند. حتی برخی معتقدند ممکن است این تغییرات به مثابه دومین انقلاب چین مطرح شود. حرکت چین از مرکزیت‌گرایی به سمت

می‌دانیم که چینی‌ها به خصوص در بیست سال گذشته همه‌ی تلاششان رشد اقتصادی بوده و به مسائل سیاسی خیلی توجهی نداشتند. آیا چنین رویکردی می‌تواند پایدار بماند؟

خیر نمی‌شود. این رویکرد پایدار نیست. اخیراً که چینی‌ها جشن صدسالگی تأسیس حزب کمونیست را برگزار کردند عملاً توجه به مسائل سیاست

عکس: مهدی حسینی



سوسیالیسم مبتنی بر بازار، که از ۱۹۷۸ شروع شد، فرازونشیب‌هایی داشته و گاهی هم در آن وقفه ایجاد شده است. اما نتیجه‌ی نهایی این بوده که چین به دومین قدرت تجاری و دومین اقتصاد برتر جهان تبدیل شد و بیشتر از پانصد میلیون نفر از مردم چین که در فقر مطلق به‌سر می‌بردند به‌واسطه‌ی اقتصاد بازار و برداشته شدن موانع تجاری از فقر بیرون آمدند. البته چین در این مسیر ثبات را بر آزادی مقدم قرار داد. اما واقعیت این است که بدون برخورداری از آزادی ثبات نیز چندان پایدار نخواهد بود. در حال حاضر فقدان حکمرانی مؤثر بر اساس قانون در غیاب نظریه‌های بازار آزاد آینده‌ی توسعه چین را تهدید می‌کند. چین این روزها با چالش خصومت برخی کشورها با سیاست‌های تجاری‌اش مواجه است. این دشمنی باعث می‌شود دسترسی چین به بازارهای جهانی محدود شود. علاوه بر این، رانت شرکت‌ها و مؤسسات دولتی و نبود حقوق مالکیت معنوی از دیگر چالش‌های چین است. چین با برخورداری از ساختار قانونی ضعیف که منافع بخشی خاص را در اولویت قرار می‌دهد و حزب کمونیست بر آن مسلط است به‌آرامی به سمت رشد اقتصادی کندتر و افزایش بدهی‌ها پیش می‌رود. علاوه بر این قانون اساسی چین هم آن‌طور که باید از حقوق بشر و آزادی بیان حمایت نمی‌کند. شی جین‌پینگ در نظر دارد مدل قرارداد اجتماعی در چین را بازنویسی کند. دیگر قرار نیست فقط برخی‌ها از ثروت و مکتب برخوردار باشند. دولت چین به دنبال توزیع برابر ثروت است. شاید این سیاست به ششصد میلیون چینی، که با درآمد ماهانه تنها ۱۵۴ دلار یا حتی کمتر زندگی می‌کنند، نفعی برساند. به‌نظر می‌رسد شی جین‌پینگ قصد دارد چند کار را موازی پیش ببرد. برخی از آنها با هم همپوشانی دارند و برخی نه. دولت چین برای پیگیری رفاه همگانی اعلام کرده که قصد دارد کمپینی علیه نابرابری اجتماعی آغاز کند. چینی‌ها معتقدند توزیع فرصت‌ها به شکل برابر برای ممانعت از شکل‌گیری طبقه‌ی خاص و افزایش نشاط و تحرک جامعه ضروری است.

**چند سال است که صحبت از این می‌شود که چین دارد به ابر قدرت تبدیل می‌شود. البته بعضی با این ادعا موافق نیستند ولی باتوجه‌به ساختار فکری چینی‌ها از لحاظ فرهنگی و از لحاظ سیاسی، آیا جهان باید از چینی که قدرتش زیاد شده بترسد؟**

به عقیده‌ی من باید با آنها مشارکت کرد. هر چند همان‌طور که رونالد ریگان زمانی گفته بود، باید با آنها گفت‌وگو کرد و در عین حال گفته‌هایشان را بررسی کرد و صحت و سقمشان را سنجید. به نظر من به جای اینکه از چینی‌ها بترسیم باید سعی کنیم آنها را بفهمیم. دوم اینکه بدانیم چطور چینی‌ها را وارد مؤسسات بین‌المللی کنیم تا از این طریق بشود آنها را کنترل کرد.

**نگاه مردم ایران به چین نگاه به کشوری سوءاستفاده‌چی است. در آمریکا هم مردم از چینی‌ها می‌ترسند. احتمالاً از این می‌ترسند که اقتصادشان دچار مشکل شود و چین با فشار اقتصادی باعث کاهش رفاهشان شود. اما در کل به‌نظر می‌رسد که خیلی از کشورهای دنیا از چینی‌ها ترس و واهمه دارند.**

این ترس و واهمه را می‌فهمم اما می‌بینید که چین در افریقا اصلاً در مسائل سیاسی دخالت نکرده است و فقط به فکر مسائل اقتصادی خودش بوده. توجه کنید که در صد و پنجاه سال گذشته چینی‌ها جنگ‌های تریاک را تجربه کردند و بعد از آن، جنگ‌های متفاوتی داشتند و آسیب زیادی دیدند اما هیچ‌وقت راجع به آن تعداد از آدم‌هایی که در کشور خودشان از بین رفتند صحبت نمی‌کنند. در کتاب‌های تاریخشان اصلاً راجع به این چیزها نمی‌نویسند. البته ما نزدیک‌تریم به چین، لذا ممکن است ترس‌مان در مقایسه با امریکایی‌ها از چین بیشتر باشد. ولی ما هم چاره‌ای جز همکاری با آنها نداریم. چنانکه خیلی از دولت‌های افریقایی چاره‌ای ندارند. خیلی از این عرب‌های پولدار هم که صندوق ذخیره‌ی ارزی‌شان بسیار غنی است اخیراً وارد تعامل با چین شده‌اند. ما نکته‌ی مشترکی با چینی‌ها داریم و

آن ضدیت با امریکاست. چین خیلی این موضوع را دوست دارد و فکر می‌کند تا زمانی که بین ایران و امریکا جنگ نشود، می‌تواند با ایران رفاقت کند. چینی‌ها حتی اجازه دادند ما به سازمان شانگهای ملحق شویم. یکی از نگرانی‌های چینی‌ها درباره‌ی این قرارداد بیست و پنج‌ساله، و این چهار صد میلیارد دلاری که قرار است در طول چند سال به ایران بدهند، این است که نگرانند مبادا ایران و امریکا با هم وارد جنگ شوند.

**به نظر شما چینی‌ها با چه عینکی به دنیا نگاه می‌کنند. مردم چین و سیاستگذارهای چین دنیا را چطور می‌بینند؟**

اینها فکر می‌کنند که بازی را خواهند برد. لنین و مارکس هم همین فکر را می‌کردند. خیلی دلشان می‌خواست که قدرت اول دنیا بشوند و هیچ‌وقت قدرتی نتواند بر آنها تسلط داشته باشد. چینی‌ها در این خصوص زخم‌خورده‌اند. چنانکه انگلیسی‌ها و ژاپنی‌ها و مدت‌ها هم امریکایی‌ها بر آنها تسلط داشتند. برای همین است که چینی‌ها خیلی علاقه‌مندند که بیت‌کوین را ترویج کنند و اگر موفق شوند از دلار هم به کلی کنار بکشند و یک پایه‌ی دیگر از این ستون کاپیتالیسم را خراب کنند.

**خیلی از افراد عادی این تناقض را دارند و می‌پرسند چطور می‌شود رهبری کشوری دست حزب کمونیست باشد اما اقتصادش کاپیتالیستی و لیبرالیستی باشد؟**

البته تنها نود میلیون نفر در چین در حزب کمونیست اسم‌نویسی کرده‌اند ولی رهبر از بین آنها انتخاب می‌شود. توجه داشته باشید که یکی از رهبرهای چین، یعنی دنگ شیائوپینگ، درهای کشورش را باز کرد که علی‌باباها و غیره و ذالک از دل این سیاست درآمدند. چینی‌ها حرفی ندارند که دارایی‌های مردمشان بیشتر شود ولی سیستم مالیاتی‌شان ناقص است. بگذارید مثالی بزنم. یکی از سران حزب کمونیست چین - که اسمش یاد نیست - به دانشگاهی رفته و گفته بود همه به کفش‌هایتان نگاه کنید. همه کفش‌های کتان لاس‌تیکی داشتند. بعد گفت شما آمده‌اید دانشگاه و مشغول کاری هستید که می‌توانید با آن روزی صاحب کفش چرمی بشوید. یعنی تفاوت بین کفش لاس‌تیکی و چرمی نوعی قدرت و آسایش و پیشرفتی بزرگ برای چینی‌هایی محسوب می‌شد که دانشگاه می‌رفتند و آرزوییشان این بود که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شوند و کاری در بخش خصوصی انجام دهند.

**یعنی شما می‌گویید که نظام کمونیستی چین صرفاً برای کنترل سیاسی است اما سیاست‌های اقتصادی هیچ ربطی به کمونیسم ندارد.**

البته نمی‌تواند ربط نداشته باشد. سیاست نمی‌تواند از اقتصاد جدا باشد. طبیعتاً باید روش‌هایی اتخاذ کرد تا دخالت کمتر شود. اواخر دهه‌ی هفتاد میلادی، چین چیزی برای عرضه به جهان نداشت. در آن زمان صرفاً آمار مرگ‌ومیر چینی‌ها سر خط اخبار بود. اما ناگهان همه چیز به سرعت تغییر کرد. در زمان رهبری دنگ شیائوپینگ و رهبرانی که بعد از او بر سر کار آمدند، چین به سمت اقتصاد بازار حرکت کرد. البته چینی‌ها خودشان این را نمی‌گویند. آنها معتقدند نوعی نظام اقتصادی سوسیالیستی را بر مبنای ویژگی‌های خود چین بنا کرده‌اند. این نظام اقتصادی - نامش را هر چه بخواهید بگذارید - در عرصه‌ی نتیجه‌گرایی بسیار موفق بوده است. تنها ظرف چند سال اقتصاد چین رشد بی‌سابقه‌ی ده درصد در سال را تجربه کرد. اما سؤال این است که آیا این رونق اقتصادی از پیگیری ایدئولوژی حزب کمونیست چین به دست آمده یا از کنار گذاشتن آن و حرکت به سمت اقتصاد بازار. این سؤالی است که در چین کسی جرأت ندارد به آن پاسخ بگوید.

درباره‌ی رونالد ریگان گفتید. سؤال این است که وقتی کشوری مثل ایران قرارداد بی‌پایانی به آن بزرگی با چین امضا می‌کند، باتوجه به وزن دو کشور، ایران بطور می‌تواند این قرارداد را بازبینی کند و صحتش را بسنجد. آیا امکان‌ش هست که ایران در باتلاق استثمار چین گرفتار شود؟

البته من فکر می‌کنم که چینی‌ها در درجه‌ی اول به فکر منافع خودشان هستند. اما اگر به فعالیت‌های چین در افریقا نگاه کنید می‌بینید که تا الان هم سیاست چین در افریقا این‌طور نبوده که کشورها را ذلیل خودشان بکند. صرفاً هدفشان سرمایه‌گذاری بوده. من فکر می‌کنم که چین علاقه‌ای ندارد که بر ایران تسلط پیدا کند. چون می‌داند که ایران مملکت مسلمانی است و از طرفی خودشان هم مسلمان‌های زیادی دارند و نگران تحریکات آنها هستند. البته چین از خلأ در تجارت ایران با اروپا استفاده می‌کند. در اروپا هم چینی‌ها صرفاً به فکر منافع خودشان هستند. مثلاً چینی‌ها در کشورهای اروپایی حوزه‌ی بالکان بسیار سرمایه‌گذاری کرده‌اند. اما نبود شفافیت در دولت‌های فاسد بالکان باعث شده آنها به قراردادهای مالی، که شبکه‌های حامی خودشان را قدرتمند کند، اولویت بدهند. از نظر چین هم که به دنبال منافع خودش است، استانداردهای ضعیف حکمرانی و شیوه‌های فاسد حکومت در کشورها مزیت است. سیاستمداران کشورهای حوزه‌ی بالکان و ام‌های چین را به بودجه‌ی اتحادیه‌ی اروپا ترجیح می‌دهند، چون دومی مشروط به حکمرانی بهتر و اصلاحات ساختاری است. اما ام‌های چین هم مشکلات خاص خودش را دارد. اخیراً مونته‌نگرو، به واسطه‌ی وام‌هایی که از چین گرفته، تا خرخره در بدهی فرو رفته است. مونته‌نگرو در ۲۰۱۴ یک میلیارد دلار، برای تأمین بودجه‌ی بخش اول بزرگراه صدوشصت و سه کیلومتری به صربستان، وام گرفت. قرار است از این بزرگراه در طرح کمربند راه چین استفاده شود. بعد از ساخت ۴۱ کیلومتر اول، مونته‌نگرو مجبور شد از اتحادیه‌ی اروپا برای بازپرداخت بدهی خود درخواست وام کند و تلاش کرد، برای تمدید موعد پرداخت، با پکن وارد مذاکره شود. در نتیجه، میزان بدهی مونته‌نگرو به چین به حدود هجده درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور رسید و تقریباً یک چهارم کل بدهی مونته‌نگرو به چین تعلق دارد. شرایط وام می‌گوید که چین در صورت عدم پرداخت بدهی می‌تواند املاک و مستعلات را در مونته‌نگرو توقیف کند. اتفاقی که در سریلانکا افتاد. در آنجا پس از آنکه دولت سریلانکا در پرداخت بدهی ناتوان شد، یک شرکت دولتی چینی بندری استراتژیک را، که با بودجه‌ی چین تأمین مالی می‌شود، به مدت ۹۹ سال در اختیار گرفت. کشورهای دیگر منطقه مثل بوسنی و هرزگوین یا مقدونیه‌ی شمالی هم در حال دریافت وام از چین هستند. صربستان را در نظر بگیرید. صربستان کشوری است که بیشتر از همه از سرمایه‌گذاری چین استقبال کرده. بیشتر آنها شامل ایجاد زیرساخت‌های حمل و نقل از جمله ساخت بخش‌هایی از سیستم حمل و نقل پان‌اروپایی نظیر راه آهن کوریدور ده و بخش‌های بزرگراهی، بزرگراه کوریدور یازده، پل میهایلو پوپین و شبکه‌ی مترو بلگراد است. همچنین شرکت‌های چینی برخی از بزرگ‌ترین مجتمع‌های صنعتی صربستان، از جمله کارخانه‌ی فولاد «اسمدروو» و مجتمع معدن و ذوب مس «بور» را خریداری کرده‌اند. چین برای نوسازی دو مورد از بزرگ‌ترین نیروگاه‌های زغال‌سنگی صربستان سرمایه‌گذاری کرده است؛ نیروگاه‌های کوستولاک بی ۳ و کولوبارا بی. این سرمایه‌گذاری‌ها مشاغل زیادی ایجاد می‌کند که همین موضوع سبب افزایش حمایت عمومی از چین می‌شود. به همین دلیل است که صربستان اولین دریافت‌کننده‌ی واکسن‌های کووید ۱۹ چین بود و شنیدن صحبت‌های مردم صربستان درباره‌ی عظمت چین، و اینکه پکن چه کمکی به بازسازی اقتصاد کشورشان کرده، امری عادی است. صربستان برای چین، مهم‌ترین بازار بالکان غربی و نزدیک‌ترین هاب به اتحادیه‌ی اروپاست. بنابراین در قبال چینی‌ها باید پذیرا بود اما با چشمانی باز.

دو تفکر در این بین وجود دارد. عده‌ای معتقدند به جای اینکه در دامن چین بیفتیم بهتر است مشکلاتمان را با اروپا و آمریکا حل و تحریم‌ها را برطرف کنیم. ضمن اینکه ممکن است رابطه با اروپا و آمریکا هم به لحاظ ژئوپولیتیکی و هم به لحاظ استراتژیک برای ایران بهتر باشد. عده‌ای دیگر معتقدند باید اروپا و آمریکا را کنار بگذاریم و برویم سراغ چین و روسیه. نظر شما چیست؟

بینید چینی‌ها دلشان برای ما نسوخته. آمریکا و اروپا هم دلشان برای ما نسوخته. حالا چون من از کودکی در آمریکا بزرگ شدم و تحصیل کردم و ممکن است برخی به من صفت فرنگی مآب بدهند، آیا باید فراموش کنم که آمریکا و اروپا در گذشته با ما چه کرده‌اند؟ باید فراموش کنم که با افغانستان چه کرده‌اند؟ آیا باید فراموش کنم چه بلایی سر ممالکت دیگری نظیر ویتنام آورده‌اند؟ به عقیده‌ی من همه‌ی ممالک به دنبال منافع خودشان هستند و باید هم همین‌طور باشد. تنها کسی هم که جرأت کرد این حرف را علناً بزند همین آقای ترامپ احمق بود و احتمالاً حماقتش هم باعث شد این حرف را بزند. اما درست می‌گفت! جو بایدن هم درست می‌گوید که وقتی سربازهای افغان برای خودشان نمی‌جنگند چرا من باید نیروهای آمریکا را در افغانستان نگه دارم تا ملت‌سازی کنند. بنابراین تفکرات رویایی که ما با اروپایی بهتر می‌توانیم برقصیم به عقیده‌ی من حائز اهمیت نیست.

به اعتقاد شما مسیری که چین دارد طی می‌کند ادامه می‌یابد یا آمریکا مقابل چین می‌ایستد و موفق می‌شود چین را کنترل کند؟

فکر نمی‌کنم آمریکا موفق شود. ما در طول تاریخ افول و نزول امپراتوری‌ها را دیده‌ایم. فکر می‌کنم آمریکا مشغول مسائل داخلی خودش می‌شود. همین حالا هم جرم و جنایت در آمریکا مسأله‌ای بزرگ است. بنابراین فکر نمی‌کنم که آمریکا بتواند بر گردد و جلو چین قدرتمند و منظم را بگیرد. چین که مردمش حاضرند قناعت کنند و با اندک چیزی روزگار بگذرانند در نهایت به جایی خواهد رسید که کنترل شدنی و تسلط‌پذیر نیست. ما هم بهتر است با چینی‌ها روابط فرهنگی و دانشگاهی برقرار کنیم و سعی داشته باشیم آنها را بشناسیم.

زمانی به‌خصوص بعد از جنگ سرد، آمریکا ابرقدرت جهان شد و امریکایی‌ها در همه‌ی زمینه‌ها از جمله فرهنگ و هنر و علوم انسانی قدرت داشتند. اما چینی‌ها چه دارند که به دنیا عرضه کنند؟

اخیراً چینی‌ها این روند را شروع کرده‌اند. زمانی، به‌خصوص در زمان مائو، تعلیم آموزه‌های کنفوسیوس در چین ممنوع بود. الان مردم را تشویق می‌کنند که این آموزه‌ها را بخوانند. از طرف دیگر چینی‌ها در حال جلو بردن مرزهای علم و دانش هستند. من فکر می‌کنم چینی‌ها به‌زودی به هوش مصنوعی خواهند رسید. من باورم نمی‌شود که در جمعیت یک میلیارد و چهارصد میلیون نفری چین ده میلیون نظریه‌پرداز وجود نداشته باشد! اما تا الان جرأت نمی‌کردند حرف بزنند. الان آزادی‌ها دارد کمی بیشتر می‌شود. آمریکا هم تا قبل از جنگ دوم جهانی این کارها را نمی‌کرد. مارشال پلن باعث شد فرهنگ امریکایی همه‌گیر شود. من فکر می‌کنم در آینده چین بتواند سری در سرها بیرون آورد. بالاخره چینی‌ها تاریخی هفت هزارساله دارند. تا به حال خیلی روی این موضوع مانور نمی‌دادند اما حالا آرام آرام گشایش‌هایی ایجاد کرده‌اند. ■